

ما همه با هم هستیم: علیه تقلیل اعتراض به نسل

طه رادمنش

قیام ژینا فارغ از تاثیرات مهمی که بر تمام ساحت‌ها و سپهرهای جامعه گذاشت، باب مباحث مربوط به نسل را نیز مجدداً باز کرد. در یادداشت کوتاه پیش رو تلاش می‌شود تا چرایی ایرادداشتن نگاه نسلی به جنبش را نشان دهیم.

در رسانه‌ها و یادداشت‌های تحلیلی به مفهوم نسل و «این» نسل انقلابی دهه 80 اشاره‌های زیادی شده. اولین خطر مفهومی در این باب این است که اساس جنبش و قیام با امر تکثیر و فزاینده‌گی مدام سر و کار دارد، اما خط‌کشی اشتباه سبب می‌شود تا جنبش تقلیل یابد، و متعاقب آن، چه از منظر کمی و چه کیفی آسیب جدی ببیند و چه بسا آتش خروشان آن خاموش گردد. دوره‌های سنی (age) و نسل (generation) نیز از زمره این آسیب‌هاست. اساساً، بر سر جامعیت و مانعیت مفاهیمی که ابداع اجتماعی هستند شک و شبهه زیاد است. ابداعات اجتماعی می‌توانند همان گونه که در دوره‌ای مُد هستند، در زمانه‌ای دیگر از مد بیفتند.

فارغ از ابداعی بودن دوره‌های سنی و نسل، که سبب می‌شود به اندازه هر متفکر و پژوهشگری، دوره‌بندی‌های سنی گوناگونی داشته باشیم، از زمانی به زمان دیگر نیز، این مفهوم تغییر می‌کند. موضوع را اندازه‌ای ریزتر کنیم و به بحث روز، یعنی «قیام ژینا» مفصل بزنیم. تکرار گزاره «نسل انقلابی دهه 80» سبب می‌شود تا امور زیادی دیده نشود و به چشم نیاید و از متن کنده شود و به حاشیه الصاق گردد. به عبارتی درخت‌های زیاد نه تنها باعث می‌شوند جنگل را نبینیم، بلکه سبب می‌گردد جنگل را گم نیز بکنیم. فارغ از تقسیم‌بندی‌های ریز و اکثراً هذیان‌گونه نسل ایکس، زد، هزاره و ... که متن اجتماعی و بطن و ساختارهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را تقریباً هیچ می‌گیرد، می‌توانیم برای خردکردن سنگ بزرگ بحث برای توانایی زدن آن، از دوگانه نسل‌های اجتماعی و نسل‌های خانوادگی سخن به میان آوریم؛ هر چند همین دوگانه نیز دوالیسمی لنگ خواهد بود که اتفاقاً نقطه سلیبی بحث ما نیز رد کردن آن است. در نسل خانوادگی با وراثت و زیرشاخه‌های مالی و فرهنگی آن سر و کار داریم که در «موقعیت نسبی» نسبت به نسل قبل، یعنی والدین و نسل بعد، یعنی فرزندان سر و کار داریم، و در نسل اجتماعی با گروهی از انسان‌ها که به خانواده‌های مختلف تعلق دارند اما وحدتشان حاصل ذهنیتی خاص بوده و بقای آن به بازه زمانی محدود منحصر می‌شود، که همین امر مسئله دوره‌بندی در تاریخ را پیش رو می‌گذارد، یعنی تفکیک دوره‌ها از

یکدیگر یا تعیین «رخدادهایی بنیادین» که می‌تواند نسل‌ها را از هم متمایز کنند. بر اساس رویکرد نخست، یعنی تفکیک دوره‌ها، هدف ما شناسایی تغییرات، اگر نگوییم گسست‌ها، مربوط به شیوه شکل‌گیری نسل‌های متوالی است؛ یعنی برای شناسایی وضعیت خاص چارچوب‌ها در بدو جامعه‌پذیری یا یافتن شیوه‌های بازتولید شاخص در شکل‌گیری جامعه در برهه مشخصی از تاریخ تلاش می‌کنیم. رویکرد دوم، یعنی تعیین رخدادهای بنیادین، به تعیین وقایعی نظیر جنگ، انقلاب و ... می‌پردازد که می‌تواند برای کسانی که تقریباً در یک دوره آن اتفاق را تجربه کرده‌اند، ذهنیتی خاص به بار آورد.

بر اساس آنچه گذشت اگر به صرف فروکاست جنبش و اساساً اعتراض به نسلی خاص اکتفا کنیم، هم در روش دچار مشکل می‌شویم، و هم در فهم. مشکل روش از آنجا ناشی می‌شود که، چگونه می‌توان تمام دهه هشتادی‌ها را یک کاسه کرد؟! همان‌گونه که بالاتر اشاره شد، نسل خانوادگی ارتباط مستقیم به اجزای مالی و فرهنگی دارد که خود با وراثت در تمام ساحت‌هایش ارتباط دارد. اگر سرمایه اقتصادی را نقطه کانونی کاپیتال قرار دهیم، دیگر صورت‌های سرمایه مثل: نمادین، اجتماعی و فرهنگی همگی ارتباط علت و معلولی و مستقیم با خاستگاه مالی و وراثتی دارد. بدین معنا که، یک دهه هشتادی طبیعتاً نمی‌تواند شبیه یک دهه هشتادی دیگر باشد، چرا که، بواسطه شکاف اجتماعی و اختلاف طبقاتی طبیعتاً در نموده‌های بیرونی مثل: مدرسه، پوشش، نظام سلامت و گروه دوستی تماماً متفاوت خواهد بود، و دقیقاً همین‌جاست که پای نگاه نسلی لنگ می‌زند، چرا که زیست اجتماعی را نادیده می‌گیرد، و بر اساس یک نگاه استقرایی (جزء به کل) غلط، تجربه یکی را به همگی بسط می‌دهد. نمونه رسانه‌ای آن را در میزگرد اخیر بی.بی.سی دیدیم، که سه نوجوان دعوت شدند تا از آن‌ها تمنايشان را از جنبش زن، زندگی، آزادی پرسشگر باشند. هر چند بی.بی.سی بواسطه نگاه غالب تمام رسانه‌های جریان اصلی همواره نگاه گزینشی و طبقاتی دارد و کاملاً آگاهانه چیدمان میزگرد را به سمت و سوی مورد نظر خود سوق داد، و دست در دست رسانه‌های رسمی و حکومتی جمهوری اسلامی حرکت کرد؛ آنجا که داخلی‌ها خیزش «زن، زندگی، آزادی» را رفتاری ناشی از «هیجان» و شور جنسی می‌دانند، و آن را زودگذر تلقی خواهند کرد. بی.بی.سی سه نوجوان تازه از ایران خارج شده را دعوت کرد و آنان نیز از دکتر سکویی به عنوان الگوی خود نام بردند و تکرار کردند که طالب فحش سکسیستی هستند. غافل از این که هنوز که هنوز است در تمام شهرستان‌های کردستان همچنان دانش‌آموزان با صدایی غرا «ژن، ژیان، نازادی» سر می‌دهند. برای مثال در آن میزگرد خبری از کودکان دهه هشتادی بلوچ نبود و نسلی که محسن محمدپور، کودک کارگری که در آبان خونین 98 جان شیرینش گرفته شد نیز در این میزگرد نماینده نداشت. از آفت‌های تقلیل اعتراض به نسل همین است. فارغ از نگاه گزینشی رسانه‌های اصلی، جایی برای طبقات گوناگون نسلی در تحلیل نسلی وجود ندارد. برای شفاف‌تر شدن بحث و نیفتادن در دام موهومه‌ای عددی به نام نسل و سن، باید توجه داشت که اساساً جوانی، به عنوان

محرک انقلاب و نه صرفاً دوره‌ای سنی، مدت زیادی است در گفتمان‌های اجتماعی تغییر معنا یافته. در تاریخ معاصر گفتمان‌های سیاسی و رسانه‌ای در مورد جوانی از حرکتی آونگی تبعیت می‌کند. در این حرکت، انفعال جای خود را به جنبش می‌دهد، کنجکاوی جای بی‌تفاوتی را می‌گیرد و بحث جای سکوت را.

بر همین اساس اگر آگاهی سیاسی و کنش انقلابی را به نسل فروبکاهیم ناخواسته آن را زودگذر انگاشته‌ایم. چگونه می‌توان شکل‌گیری آگاهی جمعی را از گروهی توقع داشت که سال به سال همه اعضایش را از دست می‌دهد و افرادی تازه را جایگزینشان می‌کند؟! به عبارت ساده‌تر، اگر اعتراض را به صرف نسل کاهش دهیم، بلافاصله تیر خلاص بر پیکره جنبش زده‌ایم و فارغ از زودگذر بودن و مقطعی بودن آن، آن را هیجانی و احساسی معنا خواهیم کرد. گریز به مه 1968م. می‌تواند تا اندازه‌ای به فهم بیشتر این مسئله کمک کند. وجود «نسل 68» در تمام تاریخ‌نگاری‌ها و اساساً ادبیات سیاسی کاملاً پذیرفته شده است. هر چند باید آن نسل را «اجتماعاً» سیاسی دانست، اما بایست خواب برخی باورها و ذهنیت‌های رایج اما غلط را نیز بر هم زد. تسری دادن نسل به مه 68 نباید این گونه تفسیر شود که گویی همه دانشجویان، دختر و پسر، پارسی و حومه‌نشین، از هر رشته تحصیلی و هر طبقه اجتماعی و اقتصادی، جزو «شصت و هشتی‌ها» بودند و لحظه انقلابی کوتاه اما درخشان 68 را رقم زدند. در آن زمان برخی هم انقلابی بودند، هم سمپات و برخی صرفاً هوادار، و عده‌ای فقط دلواپس و صدالبته بسیاری منفعل. تقلیل 68 به صرف «نسب» سبب گردید تا دیگر جنبش‌های مشابه پیش و پس از آن، مثل هیپی‌ها در آمریکای نیمه دهه 1960 که جنبشی ضدفرهنگ بود از اصالت بیفتند، و تا استفاده از ال.اس.دی، ماشروم و دیگر روان‌گردان‌ها سقوط کند.

از دیگر ادله افرادی که از نسلی بودن اعتراض دفاع می‌کنند می‌توان به متغیر رسانه‌های جمعی، فضای مجازی، اینترنت و ... اشاره کرد. از قضا با همین دستگاه فکری و گفتمان پُرآیراد می‌توان نظام فکری‌شان را رد کرد. از منظر اصحاب روش تحقیق اگر نسل را «متغیر وابسته» در نظر بگیریم که «متغیری مستقل» به نام رسانه بر آن اثر گذاشته، می‌توان این ادله را رد کرد. چرا که اتفاقاً موج رسانه‌ها و فضای مجازی تمام نسل‌ها و تمام افراد را در دوره‌های سنی مختلف درگیر خود ساخت. یعنی همان اینستاگرامی که در اختیار یک نوجوان است در اختیار یک کهنسال نیز هست، هر چند کاربرد و نحوه استعمال آن بواسطه اقتضائات سنی متفاوت است، اما تاثیر و تاثرات آن یکسان است. به عبارتی رسانه‌ها و نمادها و نمادهای ارتباطات جمعی آن، جامعه و مرزهای آن را در هم ریخت و واکاوی مجدد و بازناندیشی جامعه را در دستور کار خود قرار داد. ذکر این گزاره بسیار کمک‌حال است که: ما به عنوان انسان و به عنوان فردی اجتماعی که در مکانی توأمان انتزاعی و انضمامی به نام جامعه زندگی می‌کنیم، خود را تنها با توجه به حال یا گذشته خود درک نمی‌کنیم، بلکه باید دورخیزی برای آینده نیز داشته باشیم، و تنها در صورتی می‌توانیم به آینده امید بندیم، که نظری بر گذشته، و آنچه که از رهگذر تونل امتداد به ما رسیده داشته باشیم. نگاه وحدت

میان‌نسلی (intergenerational solidarity) ما را به نوه‌ها و نوه‌های نوه‌هایمان پیوند می‌دهد؛ همچنان که پیامدهای کنش ما در طی نسل‌ها بازتاب خواهد داشت، و طبیعی است که ما نیز، در همین اکنون خود فرزند همین وحدت نسلی هستیم. ما برای یکی کردن خود واقعی با خود هستی‌شناختی‌مان باید ابتدا تلقی خود از زمان را تغییر دهیم. به عبارت ساده‌تر نسل‌ها با تمام شدن دوره‌های دهه‌ای و سده‌ای قرار نیست ارتباط خود را با گذشته قطع کنند، و بر همین اساس آینده نیز طبق پیوستار همین زنجیره پیش خواهد رفت.

اکنون با نگاهی انضمامی‌تر به قیام ژینا می‌توانیم پیوستار این زنجیره را بهتر و درست‌تر دریابیم. از جمله آفت‌های نگاه نسلی به قیام ژینا می‌توان به یاهوسرایی‌هایی اشاره کرد که اکثراً درباره نسل و نسل‌های پیشین می‌گویند، از جمله این که این نسل مثل نسل پیشین توسری خور نیست و می‌خواهد جور دیگری زندگی کند و ... فارغ از غلط‌بودن این ایده از اساس، باید اشاره داشت نه تنها نسل‌های قبلی نیز نمره قبولی در کارنامه مبارزات مدنی و خیابانی گرفتند، بلکه اتفاقاً مبارزه نسل قبل سخت‌تر بود، چرا که باید بعضاً با نهادها، کانون‌ها و هسته‌های متحجر دیگری در مقیاسی دیگر گلاویز می‌شد. شاید نسل پیشین اولین سنگری را که باید فتح می‌کرد خانواده بود و سپس مدرسه و الی آخر. از سوی دیگر نسل امروز که پیشران مبارزه خیابانی (هم به معنای خود خیابان هم به معنای تسخیر فضاهایی چون مدارس، دانشگاه و ...) است بر شانه گول‌های نسل قبل نشسته. اگر نسل قبل دوران تحصیل در دانشگاه و مدرسه گذشته گناهِش چیست که دیگر حضور فیزیکی در دانشگاه و مدرسه ندارد؟ اما همچنان رسالت خود مبنی بر قلم‌زدن روی کاغذ و قدم‌زدن بر آسفالت را رها نکرده. فراموش نمی‌کنیم نسل قبل در حادثه کوی دانشگاه 18 تیر 78، جنبش سبز 88، دی 96، آبان 98، قیام تموز و تشنگان در 1400 و قیام گرسنگان در 1401 و ... نقش داشت، هر چند تمام این خیزش‌ها شدت و حدت قیام ژینا را نداشتند و پراکنش آن را نیز، اما ردپای تمام نسل‌ها در آن دیده می‌شد.

اصولاً و اساساً انقلاب امری قاعده‌مند و قانون‌مدار نیست که بتوان با درصد و عدد و رقم چند و چون آن را ارزیابی کرد - مشابه همین نگاه فشل را در تحلیل‌های رسانه‌های دست‌راستی می‌توان دید که با سطحی‌ترین تحلیل‌ها، هم قیام ژینا را خروش دهه‌هشتادی‌ها و نسل Z می‌دانند، و تحلیل می‌بافند که اگر 3/5 درصد از جمعیت به خیابان بیایند قطعاً انقلاب خواهد شد - اما در هر انقلابی پیشران اصلی نوجوانان و جوانان هستند که بواسطه نیروی جوانی و شور اثربخششان خیابان را تسخیر کرده‌اند، اما این موضوع هرگز به معنای حذف مابقی نسل‌ها و کنار گذاشتن دیگر گروه‌های سنی و نسلی نیست. مادران خاوران، مادران پارک لاله، مادران آبان و ... کجای این تحلیل ناقص نسلی و تقلیل اعتراض جای می‌گیرند؟! گوهر عشقی، مادر ستار بهشتی که دردانه‌اش زیر شکنجه جان باخت با کندن حجاب حمایت خود را از قیام ژینا و جنبش

«زن، زندگی، آزادی» اعلام کرد، همچون دیگر مادرانی که از تبار نسل Z نیستند. اگر قرار باشد همه چیز را به نسل Z فروبکاهیم آن‌گاه جایگاه اکرم نقابی، مادر سعید زینالی کجاست؟! مادری که بعد از گذشت بیش از 23 سال هنوز نمی‌داند پس از شب سیاه کوی دانشگاه، پارهٔ تنش کشته شده یا نه، قبری دارد یا ندارد و ...

بر اساس آمارهای رسمی حقوق بشری - که قطع به یقین آمار جان‌هایی که گرفته شده بسیار بیشتر از آن است-، قیام ژینا تا بدین‌جا بیش از 300 شهید و جانفشان دارد، که در بین آن، هم کودک است و هم نوجوان، هم جوان است و هم پیر. نسل پیش شاید بخاطر شرایط سنی که طبیعتاً دوران دانشگاه و مدرسه‌اش به سر آمده، امکان حضور مکانی در سنگرهایی چون دانشگاه و مدرسه را ندارد، اما کماکان با قلم خود، حمایت زبانی و حضور فیزیکی‌اش، هم از جنبش حمایت کرده، هم در این انقلابِ درحال تکوین شرکت و نقش داشته و دارد.

جای‌دادن معترضان در ظرف کوچک نسل سبب می‌شود، این خیزش جانانه چونان عارضه‌ای تصور شود که با آمدن عقل در سر، هیجان بیمارگونه‌اش نیز دفع و رفع می‌شود؛ رویه‌ای که بعد از بازداشت و ربودن دانش‌آموزان از طرف حاکمیت نیز تکرار شد و جامهٔ عمل پوشید؛ آنجا که دانش‌آموزان معترض به حجاب اجباری را به مراکز روان‌درمانی فرستادند تا «عقل» در سرشان باز گردد. تمسک به دوگانهٔ ذاتی / عرضی در علم منطق در جمع‌بندی مبحث به ما کمک خواهد کرد. آب فی‌نفسه و بالذات خیس است. در نتیجه خیس بودن ذاتی آب است. روغن به خودی خود چرب است و این چربی ذاتی روغن است. اگر رنگ به آب، و نمک به روغن اضافه کنیم، امری عرضی را بر آن افزوده‌ایم، چرا که روغن نمکی با گرفتن نمک، همچنان روغن است چون ذات چرب خود را دارد. «انسان» دشواری وظیفه است، رسالت دارد، شرف دارد، مسئولیت دارد. اگر سیاسی بودن را از انسان بگیریم ذات او را گرفته‌ایم. «انسان» در ماهوی‌ترین معنای خود، فارغ از دسته‌بندی‌های نسلی و ... باید سیاسی باشد. اگر اعتراض را به «نسل» فروبکاهیم، با بزرگ‌شدن آن نسل و ورودش به دورهٔ سنی دیگر، اعتراض به عنوان کنشی سیاسی، از حالت ذاتی خارج و به ساحت عرضی پرتاب می‌شود، و گویی پایان انسان، انسانیت و دشواری و وظیفه را اعلام کرده‌ایم.

آن‌ها که در برهه‌ای مشترک از سرنوشت جمعی مشارکت دارند به «مجموعهٔ نسلی» مشترکی تعلق دارند و لزوماً اجتماعشان به تشکیل «واحد‌های نسلی» دارای «خودآگاهی نسلی» نمی‌انجامد. هستی آگاهی ما را شکل می‌دهد و نه برعکس. رخدادهای پیرامونمان بخشی از تجربهٔ ما می‌شوند که از رهگذر زیست روزمره بر اندیشه، و به دنبال آن، کنش ما اثر می‌گذارند. تقلیل‌هایی از این قبیل هسته‌های جنبش را یکی یکی ناامید و منحل می‌کند و آتش قیام را خاموش. هر چند باید به رشد بلوغ فکری و سیاسی این نسل آفرین گفت. نسلی که به زبان ساده، تا پیش از این، شاید از دید عامه صرفاً افرادی بودند که دغدغه‌ای جز دراگ و سکس

نداشتند، و به شدت فردگرا بودند و از هر چیزی که به اجتماع - چه در مقیاس کوچکش یعنی خانواده و چه در اشل بزرگ‌ترش، یعنی جامعه- ربط داشته باشد بی‌تفاوت و بیزار است، و رویاهای خود را فقط با دنبال کردن بیلی آیلش و بلک‌پینک و بی.تی.اس می‌بافد و می‌سازد. این نسل رشد کرد و این قابل کتمان نیست. نقل است که در فرایند انقلاب توده بالغ می‌شود. برای درک و فهم این گزاره تاریخی نیازی به ارجاع به «تاریخ» نیست. هر روز در حال رصد این بلوغ، چه در خیابان و چه در فضای مجازی هستیم. اما تمام این‌ها به معنای حضور یگانه و منحصر به فرد نسل دهه هشتادی‌ها در اعتراضات و عاملیتِ انحصاری آن‌ها نیست.

ما همه با هم هستیم. چه کوچک، چه بزرگ، چه زن، چه مرد. تک‌تک «من»ها در هیئت «ما» ظاهر شد. قیام ژینا پلی شد بر تمام تقاطع‌های سنی، جنسی، جنسیتی و اتنیکی. مهسا (ژینا) امینی، دختری (تقاطع جنسی) گُرد (تقاطع اتنیکی) و اهل سنت (تقاطع مذهب) و شهرستانی (تقاطع مرکز- حومه) به قتل رسید. تا به خود آمدیم دیدیم تمام این تقاطع‌ها را می‌توانیم در خودِ خودمان پیدا کنیم؛ خودِ خودی که پس از چند دهه قتل و غارت، سرکوب و تبعیض، استثمار و تعلق، اکنون «من»های متکثری را یافته که توانایی «ما»شدن را داشتند و با پل ژینا به مقصد بالفعل رسیدند. چه کوچک، چه بزرگ، چه زن و چه مرد، ما همه با هم هستیم.